



درس تفسیر سوره مبارکه احزاب - جلسه ۲

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ (۱) وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۲) وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا (۳) مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ (۴) ادْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۵)﴾

عناصر محوری سوره مدنی

سوره مبارکه «احزاب» چون در مدینه نازل شد و عناصر محوری سوره مدنی، تأسیس نظامی اسلامی، حکومت اسلامی، دفاع از سرزمین اسلام و داشتن احکام و فقه سیاسی و نظامی دینی است در کنار مسائل فقهی دیگر لذا در طلیعه امر فرمود تقوای الهی اصل مسئله است و پیشنهاد کافران و منافقان را نپذیر، يك وقت است كه در مصالح مسلمین کسی پیشنهادی می دهد ولو آن شخص كافر باشد يا منافق باشد اما يك پیشنهاد علمی می دهد اینجا سخن از «أُنْظِرْ إِلَى مَا قَالَ»^۱ است نه «أُنْظِرْ إِلَى مَنْ قَالَ» يك مطلب علمی است است يك طبيب است يك کشاورز است كاری

۱. غررالحکم و دررالکلم، ص ۵۸، ح ۶۱۲ و ص ۴۳۸، ح ۱۰۰۳۷.

به مسائل دینی ندارد و غرض سیاسی هم ندارد سوء نیت هم ندارد اینجا آدم مطلب را نگاه می‌کند اگر مطلب علمی بود و حق بود می‌پذیرد این از بحث خارج است.

بیان مسئله عدم پذیرش پیشنهاد کافران و منافقین توسط پیامبر

اما تعلیق حکم بر وصف می‌گویند مُشعر به علیّت است کافر بما اّنه کافر، منافق بما اّنه منافق اگر پیشنهادی می‌دهد پیشنهاد کفرآمیز و نفاق‌آور می‌دهد چه اینکه شأن نزول این آیه هم همین را تأیید می‌کند؛ آنها آمدند به محضر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) عرض کردند شما دست از محکوم کردن و باطل دانستن آله و اصنام و اوّثان ما بردارید نگویند اینها حقّ شفاعت ندارند نگویند اینها نمی‌توانند مقربّ پروردگار باشند آن‌گاه ما با شما کنار می‌آییم^۱ خب این پیشنهاد، پیشنهاد کفر است این چنین نیست که حالا لازم باشد آمرانه حکم بکنند کافر بما اّنه کافر، منافق بما اّنه منافق، اقتراحش، پیشنهادش کفر و نفاق است. حالا این از چند صورت خارج نیست یا هر کدام پیشنهاد جداگانه می‌دهند که سر از کفر و نفاق در می‌آورد یا پیشنهاد مشترك دارند با هم می‌آیند یا یکی ابتدائاً پیشنهاد می‌دهد و دیگری او را تأیید می‌کند بالأخره از این سه محور خارج نیست و جامع مشترك این سه قسمت، کفر و نفاق است، اگر کافر و منافق پیشنهادی دادند آنها را هرگز نپذیرید.

برهان عدم پذیرش پیشنهاد کافر و منافق توسط پیامبر

آن‌گاه برهان مسئله هم این است که خدا به همه چیز عالم است و حکیمانه حکم می‌کند و از وحی الهی تبعیّت کنید و ذات اقدس الهی از تمام ظاهر و باطن شما باخبر است و برای اجرای دستورهای الهی شما يك پایگاه مهمّ می‌خواهید آن توکل بر خداست و این را هم بدانید که مسامحه در دین، تساهل در دین، تسامح در دین از يك طرف ایمان از يك طرف کفر، از يك طرف ایمان از طرفی نفاق، این در قلب جمع نمی‌شود.

جمع نشدن ولایت ائمه و دوستی دشمنان آنها

حضرت امیر (سلام الله علیه) در ذیل این آیه، فرمود کسی حبّ ما را دارد با دوستی دشمنان ما جمع نمی شود^۱ نه انسان دو قلب دارد نه در قلب دو مکتب جا می گیرد ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ﴾^۲ خب اگر هر کسی يك دل دارد و در يك دل دو مکتب جا نمی گیرد دیگر ممکن نیست شما هم غدیری باشید هم سقفی، هم غدیر را قبول داشته باشید هم سقیفه را اینکه شدنی نیست فرمود دوستان ما هرگز دوستان دشمنان ما نیستند پس چه در مسئله توحید چه در مسئله وحی و نبوت چه در مسئله امامت دو متضاد در یکدیگر جا نمی گیرد هم ایمان باشد هم کفر، هم ایمان باشد هم نفاق، هم غدیر باشد هم سقیفه این جمع نمی شود لذا فرمود: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ﴾

شأن نزول آیه ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ﴾ به نقل برخی ها

حالا در شأن نزول این برخی ها نقل کردند ابی معمر ادعا می کرد که من دارای دو قلبم، دو فهمم با هر قلب و فهمم - معاذ الله - از این کسی که ادّعای رسالت دارد بهتر می فهمم این در جریان جنگ بدر شرکت کرد و شکست خورد و سراسیمه فرار کرد ابوسفیان دید این يك لنگ کفش دست اوست يك لنگ کفش پای او سراسیمه دارد فرار می کند گفت چه خبر است گفت لشکر شکست خوردند و فرار کردند من هم فرار کردم گفت حالا چرا يك لنگ کفش دستت است این نگاه کرد دید يك لنگ کفش دستش است يك لنگ کفش پایش است گفت من خیال کردم هر دو لنگ کفش در پای من است گفت تو آخر ادعا می کردی من دارای دو قلبم و با هر قلبم از حضرت بهتر می فهمم این را به عنوان شأن نزول ذکر کردند^۲ حالا چه این خبر درست باشد یا درست نباشد اصل

۱. الامالی (شیخ مفید)، ص ۲۳۳.

۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۲۶.

مطلب تام است فرمود شما پیشنهاد کفار را بخواهی بپذیری با ایمان جمع نمی شود پیشنهاد منافق را بخواهی بپذیری با ایمان جمع نمی شود پیشنهاد سقفی را بخواهی بپذیری با غدیری جمع نمی شود.

یکی بودن قلب و مطروف آن

﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾ این جوف یعنی باطن نظیر آنچه در آیه ۴۶ سوره مبارکه «حج» فرمود: ﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ انسان در درون خودش این حواس چندگانه را داراست فرمود این قلب باطن اینها کور است اینجا هم فرمود در درون انسان قلب هست اما بیش از یکی نیست. پس عمده آن است که انسان این قلب را حفظ بکند و بداند بیش از یکی نیست (يك) و مطروف آن هم نمی تواند بیش از یکی باشد (دو) ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾.

اخلاق فقهی، بخش وسیعی از دستورهای مدنی

چون در مدینه مائده فقهی، مآدبه فقهی، حوزه فقهی به برکت حضرت گسترده شد بخش وسیعی از دستورهای مدنی درباره احکام فقهی بود در جاهلیت اگر کسی می خواست زنش را ترك کند گاهی طلاق بود گاهی ظهار، ظهار هم این بود که می گفت «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» تو مثل پشت مادر من هستی همین را که گفته بود در جاهلیت حکم طلاق را داشت.

بیان آیه شریفه در تفاوت بین مسئله ظهار و طلاق و احکام آن

در این زمینه آیه نازل شد که مسئله ظهار غیر از طلاق است ظهار کار طلاق را نمی کند (يك) خودش کار حرام است (دو) حالا معصیت کبیره است یا غیر کبیره و قبل از دادن کفاره، مرد حق ندارد به سراغ زوجه برود و با او نکاح کند (سه) این احکام در طلیعه ورود حضرت در مدینه مطرح شد فرمود: ﴿وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ﴾ شما دو رسم دارید یکی اینکه اگر ظهار کردید خیال می کنید آن زن به منزله مادر می شود

و نکاح با او حرام است هرگز این چنین نیست یکی هم پسر خوانده را پسر می دانید به او ارث می دهید احکام
 حرمت نکاح، میراث برای او قائلید این هم نیست، اوّلی که ظاهر باشد در ایران رسم نبود دومی متأسفانه
 کم و بیش سابقه داشت و لاحقاً هم دارد. درباره اوّلی فرمود: ﴿وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ
 أُمَّهَاتِكُمْ﴾ شما گفتید «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» هرگز با این گفتار، آن زن به منزله مادر نمی شود.

بررسی فقهی در تفسیر جملات ظاهر و احکام آن

حالا بحث های فقهی فراوانی اینجا هست که اگر به جای «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» بگویند «أَنْتِ عِنْدِي» یا «لَدِي»
 كَظْهَرِ أُمِّي همان حکم را دارد یا نه و اگر بگویند «أَنْتِ لَدِي» یا «عِنْدِي كَظْهَرِ أُخْتِي» یا «عَمَّتِي» یا «خَالَتِي» آیا
 حکم ام را دارد یا ندارد آیا بگویند «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» ام رضاعی منظورش باشد آیا حکم ام رضاعی، حکم ام
 نسبی را دارد یا نه، اینها فروع فقهی فراوانی است که برخی از اینها ضمن همین آیه سوره «احزاب» حل شد برخی
 از اینها هم در سوره مبارکه «مجادله» که آیات اول تا چهارم سوره مبارکه «مجادله» در همین زمینه است اول سوره
 «مجادله» این است ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا﴾ این جدال نه یعنی محاصمه یعنی از مقدمات
 مشهوره و مسلمة کمک گرفتن آنچه نزد مردم جاهلی مشهور و مسلم و مقبول بود این بود که اگر زوج به زوجه
 بگویند «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» حکم طلاق را دارد آن زن آمد به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض
 کرد شوهرم با من چنین رفتاری کرد و شکایت کرد گفت من فقیر هم هستم به او هم علاقه مند و طلاق هم نداده
 ﴿وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾ در اثر اهمیت این مطلب سه بار کلمه سمع با
 عبارت های «سَمِعَ» و «يَسْمَعُ» و «سَمِيعٌ» در همین آیه واحده آمده فرمود: ﴿الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ﴾
 باید بدانند این کار، کار جاهلی است هرگز این حکم طلاق را ندارد و هرگز این زن به منزله مادر او نمی شود که بر

او حرام باشد ﴿الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ این به منزله مادر نمی شود برای اینکه ﴿إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ﴾ آنها که خواستند بگویند اگر کسی بگوید «أَنْتِ عَلَى كَظْهَرِ اخْتِي» یا «عَمَّتِي» یا «خَالَتِي» محارم دیگر را یاد کند به این جمله استدلال کردند که آیه در صدد نفی امیت و مادر بودن است نفی اختیت و خاله بودن و عمه بودن نیست بنابراین آن الفاظ، کار ظهار را نمی کند ولی قول دیگر این است که فرقی نمی کند چه بگوید «أَنْتِ عَلَى كَظْهَرِ أُمِّي» یا به سایر محارم تشبیه بکند. به هر تقدیر این آیه این چنین نیست که مخصوص مادر باشد تخصیص بزند ﴿مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا﴾ اینها حرف باطل می زنند حرفی که مطابق با حق نباشد باطل است ﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوءٌ غَفُورٌ﴾.

تعیین کفاره ظهار

آن وقت کفاره ظهار را ذکر می کند اگر قبل از کفاره، مقاربت کرد باید دو کفاره بپردازد برای تجویز مقاربت يك كفاره لازم است ﴿وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ﴾ این کفاره هم کفاره مرتب است نه مخیر، اول عتق رقبه است نشد ﴿فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ﴾ است نشد ﴿فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا﴾ است.

ذات اقدس الهی عهده دار پرورش انسان

در اینجا فرمود خدای سبحان این مطلب را قرار نداد قانون آن است که خدا قرار بدهد بالأخره جهان را خدا آفرید (يك) همان که آفرید باید بیوراند (دو) پرورش گل و گیاه يك حساب دارد پرورش زمین و آسمان يك حساب دارد پرورش دریا و حیوانات دریایی يك حساب دارد پرورش انسان با قانون است انسان را با قانون می پروراند یعنی با اعمال ارادی و اختیاری می پروراند با فقه و اخلاق می پروراند این فقط به عهده پروردگار است تربیت انسان، پرورش انسان به عهده ذات اقدس الهی است و لا غیر، اگر مخالف با این وحی الهی بود می شود حرف باطل.

حرف باطل دو نحو است يك وقت انسان به این حرف معتقد نیست این از راه دهن گفته می شود قلب با آن مطابق نیست يك وقت است که نه، قلبش هم همین حرف را دارد چون مطابق با واقع نیست مثل حرف دهنی است لذا در قرآن کریم چند بار می فرماید اینها بر اساس دهن حرف می زنند يك وقت است که قلبشان مخالف با دهن و زبانشان است اینها منافق اند پس حرفشان حرف دهن است يك وقت است که نه، قلبشان هم مطابق با دهن و زبان است زبان و دهن هم مطابق با قلب است اما از محدوده وهم اینها بیرون نیست مطابق با واقع نیست می فرماید این حرف دهنی شماس، حرف دهنی شماس یعنی مطابق با واقع نیست اگر کسی بگوید نه ما قلباً هم همین معنا را معتقدیم می گویند قلب شما مثل زبان شماس برای اینکه مطابق با واقع که نیست حرف آن است که مطابق با واقع باشد با یکی از آزمون سه گانه موافق باشد یا با گذشته موافق باشد که گزارش صدق است یا با موجودی فعلی هماهنگ باشد که گزارش صدق است یا با آینده موافق باشد که حرف صدیقین و عالمان به غیب و غیب گویان الهی مثل اهل بیت است که این هم صدق است بالأخره انسان یا صادق باشد یا صدیق اگر مربوط به گذشته است یا مربوط به حال است باید مطابق با واقع باشد اگر مربوط به آینده است باید معصوم باشد که حرفش مطابق با واقع باشد اگر نه مطابق گذشته بود نه مطابق حال نه مطابق آینده نه صدق بود نه صدیق می شود دهنی یعنی قلبی ندارد قلب او هم مثل دهن اوست لذا آنهایی هم که به مطلبی معتقد بودند و بر اساس باورهای قلبی هم این حرف را زدند ذات اقدس الهی می فرماید اینها حرف هایشان روی دهنشان است حرف های واقعی نیست آیه سی سوره مبارکه «توبه» این است که ﴿قَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾ خب اینها معتقد بودند نه اینکه در دهن گفته باشند يك وقت است که يك منافق حرف می زند می فرماید: ﴿لَمْ تَقُولُوا مَا

لَا تَفْعَلُونَ^۲ یا چرا حرفی می‌زنید که معتقد نیستید این قولتان فقط از زبانتان در آمده نه از قلبتان این يك نحو است يك وقت است نه، قلبشان هم واقعاً به همین معتقد است اما چون واقع ندارد مثل اینکه دهنی حرف می‌زنند و اینها معتقد بودند که ﴿عَزِيزُ ابْنُ اللَّهِ﴾ یا ترسایان معتقد بودند که ﴿الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ﴾ ولی چون نه مطابق با گذشته بود نه حال نه آینده مطابق با واقع نبود فقط در محدوده دهنشان بود ﴿ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾ همین!

تعبیر حرف باطل به حرف دهنی و زبانی

پرسش:.... پاسخ: بله خب این را که به صراحت می‌گفتند اما غرض این است که چون مطابق با واقع نبود به افواهشان است وگرنه خب همه حرف‌ها با دهن است حرف را کسی بدون دهن که نمی‌گوید يك وقت کتابت است يك وقت قول است اگر قول است با دهن است اما برای اینکه بگویند این فقط مصرف داخلی دارد فقط روی زبان می‌گرداند همین! نه صدق است نه صدیق، نه گزارش راست می‌دهید نه از آینده به عنوان معجزه خبر می‌دهید خب این مصرف داخلی دارد فقط این حرف در دهن خریدار دارد ﴿ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِيُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾ در سوره مبارکه «نور» مطلبی هم درباره همین مسئله زبان هست؛ آیه پانزده سوره مبارکه «نور» این است که ﴿إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسِّتِّكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ﴾ معتقد هستید اما مطابق با واقع نیست ندانسته می‌گویید باور دارید ولی مطابق با واقع نیست اگر نه صدق بود نه حرف صدیقین خب می‌شود حرف دهنی ﴿وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ﴾ بنابراین در این بخش از سوره مبارکه «احزاب» که می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ﴾ یعنی مطابق با واقع نیست حکم واقع آن است که ذات اقدس الهی بیان کند اگر چیزی مطابق با واقع نبود مصرف درونی دارد و در محدوده زبان است.

هر باطلی فقط محدوده زبان را دارد ولو شخص در درون خود هم به مضمون این حرف معتقد باشد ولی قلب او هم مثل دهن اوست مصرف داخلی دارد چون با واقع کاری ندارد ﴿ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ﴾ (يك) ﴿وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ﴾ (دو) هم واقع را او بیان می‌کند هم راه را نشان می‌دهد کسی نمی‌تواند بگوید من واقع را نفهمیدم کسی نمی‌تواند بگوید من واقع را فهمیدم ولی راهش را بلد نیستم او هم واقع را می‌گوید هم راه را می‌گوید، هم مقصد را می‌گوید هم مسیر را می‌گوید ﴿وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ﴾.

رعایت مسائل شرعی در فرزندخواندگی

این درباره ظهار که در ایران سابقه‌ای نداشت و ندارد اما متأسفانه در مسئله فرزندخواهی این کم و بیش هست البته آنها که متوجه‌اند به مسائل شرعی آشنا هستند این مسئله شرعی را تذکر می‌دهند اما دیگران باید رعایت کنند اگر کسی رفته پسرچه یا دخترچه‌ای را برای فرزندخواندگی آورده آنها می‌گویند حتماً باید شناسنامه بگیری ولی بالأخره باید اسناد قوی باشد که این فرزند ما نیست محرمیت ندارد (يك) حرمت نکاح ندارد (دو) میراث ندارد (سه) آن وقت شخص می‌تواند از مال خودش چیزی به او ببخشد این عیب ندارد (چهار) ولی باید مشخص بشود که این دیگر در شناسنامه اگر آمده به عنوان محرم نباشد (يك) حرمت نکاح ندارد (دو) میراث ندارد (سه) بقیه را اگر شخص بخواهد مال خودش را به او بدهد عیب ندارد ولی اینها باید مشخص بشود.

فقر طبیعی لازمه عالم طبیعت و ممنوع بودن فقر اقتصادی در اسلام

پرسش: ... پاسخ: آن ظلمی نمی‌کند به بندگان خودش، حکم خدا حکم عدل است به همه فرمودند شما باید نیازهای اینها را برطرف کنید ممکن نیست خدای سبحان عالم دنیا را طوری خلق بکند که کسی محتاج نباشد این ممکن نیست برای اینکه کودکان داریم سالمندان داریم افراد بی‌سرپرست داریم افراد بیمار و از کارافتاده داریم اینها

هستند لازمه عالم طبیعت این است این فقر طبیعی است که هست و لا ریب فیه و نقصی نیست اما آنچه مهم است فقر اقتصادی است نه فقر طبیعی، همه ما مسئولیم که نگذاریم کسی فقیر باشد اگر وجوه شرعی نزد ماست که باید بدهیم نشد، به نحو واجب کفایی واجب را تأمین بکنیم فقر اقتصادی در اسلام بالکل به نحو سالبه کلیه ممنوع است اما فقر طبیعی که قابل پیشگیری نیست کسی مثلاً بچه نباشد کسی مریض نباشد کسی پیرمرد نباشد اینها نیست فقر اقتصادی را ذات اقدس الهی فرمود اگر کسی خودش می‌داند دیگری نمی‌داند بر او واجب عینی است که رفع کند اگر چند نفر می‌دانند واجب کفایی است اگر وجوه شرعی و زکات و امثال ذلك دارند که از آن راه باید تأمین کنند اگر نشد، باید از راه دیگر تأمین کنند بنابراین دین هیچ ستمی نسبت به هیچ کسی چه مرد چه زن چه کودک چه بزرگسال ندارد.

مراعات احکام فقهی در فرزندخواندگی

پرسش: ... پاسخ: نه، آنکه لفظی است مگر اینکه خواندن، تالی فاسدهای دیگر داشته باشد اگر صرف لفظی باشد هیچ اثری نداشته باشد این نظیر غیبت نیست نظیر دروغ نیست که مثلاً خود همین لفظ، معصیت داشته باشد ولی اگر اثر فقهی داشته باشد باعث شیوع حکمی باشد خب بله مشکل خاص خودش را دارد.

فرمود شما این پسرخوانده‌ها را پسر ندانید دخترخوانده‌ها را دختر ندانید عیب ندارد بروید از شیرخوارگاه یا از پرورشگاه کسی را بگیرید پرورانید ولی این احکام فقهی را باید رعایت کنید که حرمت نکاح ندارد، محرمیت ندارد، میراث ندارد خواستید مالی را قربۀ الی الله به او بدهید بدهید ولی اینها باید مشخص بشود شما که در شناسنامه می‌نویسید این يك راه حل قانونی باید پیدا کنید. ﴿ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ﴾ (يك) ﴿وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ﴾ (دو) هم مقصد را بیان می‌کند هم راه را نشان می‌دهد ﴿ادْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ﴾ شما بساط زندگی‌تان و این شناسنامه‌هایتان رفتارتان گفتارتان طوری باشد که هر پسری را به پدر خود او نسبت بدهید حالا اگر جنگی

شد افرادی کشته شدند کودکی مانده کسی ناشناخته است فرمود ﴿فَإِنْ لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ﴾ این برادر ایمانی شماست و جزء دوستان شماست نگویید که پسر ماست یا دختر ماست.

تعیینی بودن اولویت در ارث، نه تفضیلی

﴿ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ این افعَل تفضیل نیست این چنین نیست که این اقسط باشد عدل باشد و آن قبلی عدل باشد و قسط باشد قبلی جور است حرام است کارِ عدل این است گاهی با قرائن مشخص بشود که این افعَل، افعَل تعیین است نه افعَل تفضیل نظیر ﴿أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾^۳ که در آیه شش همین سوره است همین است این ﴿أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾ این طبقات ارث را مشخص کرده با طبقه اولیٰ اصلاً به طبقه ثانیه نمی رسد با طبقه ثانیه اصلاً به طبقه ثالثه نمی رسد نه اینکه این اولویت، اولویت فضیلت باشد که طبقه اولیٰ مناسب تر و سزاوارترند با بود طبقه اولیٰ طبقه ثانیه هم ارث ببرد ولی طبقه اولیٰ سزاوارتر باشد این نیست با بود طبقه اولیٰ اصلاً به طبقه ثانیه نمی رسد با بود طبقه ثانیه اصلاً به طبقه ثالثه نمی رسد این اولویت، اولویت تعیینی است که کما یظهر ان شاء الله اینجا هم اقسط، اقسط تعیینی است نه اینکه اقسط تفضیلی باشد ﴿هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ حالا اگر پدران شناخته شده نیستند ﴿فَإِنْ لَّمْ تَعْلَمُوا﴾ بعضی ها بر اساس فقر بچه ها را می آورند در خانه دیگران می گذارند رها می کنند یا جنگی شد پدران کشته شدند این شناخته شده نیست در حوادث اینها شناخته نشدند ﴿فَإِنْ لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ﴾ مبدا بر اساس عاطفه بیاید بساط حکم فقهی را - خدای ناکرده - به هم بزنید اینها برادران ایمانی شما هستند یا خواهران ایمانی شما هستند ﴿فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ﴾ از دوستان دینی شما به شمار می آیند.

حالا اگر قبلاً اشتباهی کردید خدا می‌گذرد این چنین نیست که ذات اقدس الهی تا آن آخرین لحظه بگوید حالا چون اشتباه کردی سهواً خطئاً جهلاً جهالتاً این کار را انجام دادید الاً ولابد باید به عذاب الیم گرفتار بشوید این طور نیست خدا ﴿ارحم الراحمین﴾^۴ است اما وقتی برای شما مسئله روشن شد عالماً عامداً بر خلاف دین بخواهید حرکت کنید آن عقاب خاص خودش را دارد ﴿فَإِنْ لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ﴾ اگر خطای فکری بود خطیئه عملی بود سهو و نسیانی بود تسامحی بود اینها قابل بخشش است اما عمداً عالماً عامداً بیاید شناسنامه بگیرید این را فرزند خودتان قرار بدهید دیگران هم که نمی‌دانند آن وقت این احکام حرمت نکاح از يك سو، محرمیت از سوی دیگر، میراث از سوی سوم خب همه این خلاف شرع‌ها را شما مرتکب شدید ﴿وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ﴾ آن را خدا مؤاخذه می‌کند ﴿وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً﴾ این را هم قبلاً ملاحظه فرمودید «کان»ی که به ذات اقدس الهی اسناد داده می‌شود این منسلخ از زمان است «کان» فعل مضای نیست که قبلاً خدا این چنین بود قبلاً این چنین بود الآن این چنین هست بعداً هم آن چنان خواهد بود این «کان» کار کان و کائن و یکون هر سه را می‌کند ﴿وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً﴾ بعد می‌رسیم به مسئله ولایت وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که اولاست و این زمینه حکومت اسلامی را تأسیس می‌کند.

«و الحمد لله رب العالمین»

فهرست مطالب

| | |
|---|----|
| عناصر محوری سُور مدنی | ۱ |
| بیان مسئله عدم پذیرش پیشنهاد کافران و منافقین توسط پیامبر | ۲ |
| برهان عدم پذیرش پیشنهاد کافر و منافق توسط پیامبر | ۲ |
| جمع نشدن ولایت ائمه و دوستی دشمنان آنها | ۳ |
| شأن نزول آیه ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ﴾ به نقل برخی ها | ۳ |
| یکی بودن قلب و مظلوف آن | ۴ |
| اخلاق فقهی، بخش وسیعی از دستورهای مدنی | ۴ |
| بیان آیه شریفه در تفاوت بین مسئله ظهار و طلاق و احکام آن | ۴ |
| بررسی فقهی در تفسیر جملات ظهار و احکام آن | ۵ |
| تعیین کفّاره ظهار | ۶ |
| ذات اقدس الهی عهده‌دار پرورش انسان | ۶ |
| چگونگی حرف باطل و حق (واقع) | ۷ |
| تعبیر حرف باطل به حرف دهنی و زبانی | ۸ |
| زبان، محدوده کلام باطل و خدا بیان‌کننده حق | ۹ |
| رعایت مسائل شرعی در فرزندخواندگی | ۹ |
| فقر طبیعی لازمه عالم طبیعت و ممنوع بودن فقر اقتصادی در اسلام | ۹ |
| مراعات احکام فقهی در فرزندخواندگی | ۱۰ |
| تعیینی بودن اولویت در ارث، نه تفضیلی | ۱۱ |
| عقاب خاص الهی برای مخالفان عالم و عامد دین | ۱۲ |